تاریخ بیهقی

غلام رضا باطنی

تاریخ بیهقی را از جهات چندی می‏توان از کتاب‏های‏ ارزشمند و تاثیرگذار در فرهنگ ایرانی به شمار آورد،هرچند در طول‏ تاریخی که از زمان نگارش تا به امروز بر آن می‏گذرد،حدود 1000 سال،چندان هم مورد اعتنا واقع نگردیده و به نوعی غفلت هم دچار شده است.

این کتاب را از مناظر گوناگونی می‏توان مورد بحث و بررسی قرار داد و کثرت این نظرگاه‏ها سبب شده تا به آن ساختاری چند جانبه بدهد و آن را نه تنها کتابی تاریخی صرف،بلکه ادبی و هنری نیز قلمداد کنیم.

روایات قابل اعتماد عدم دستبردهای غیرامانی در گزارش،ساختار خاص و شخصی زبانی،پیچیدگی نحوه‏های بیانی تا بدان جا که زبان‏ روایت در برابر موقعیت‏های روایی اعم از شادی،غم،تراژدی،حماسه، وصف و...متمایز،مشخص و معروف آن موقعیت‏ها می‏گردد،جزء نگری در ثبت وقایع و رویدادها،ایجاد و تغییر در سنّت غالب‏ تاریخ‏نویسی و بسیار مواردی از این دست می‏تواند روشن‏کننده ارج و عظمت این اثر باشد.

از دیگر سو نباید از یاد برد که این کتاب چنان‏که از نامش پیداست‏ -تاریخ بیهقی-تاریخی‏ست که از نظرگاه شخصی که مدت‏ها در اشراف امور قرار داشته و شغل چند وجهی دبیری و رساله‏پردازی به او محول بوده،روایت شده است.به این معنا که گزارشگر این تاریخ‏ هرچند وقایع را مستند و با ماخذ بیان می‏کند،اما حضور او را در همه‏ی‏ روایات می‏توان احساس کرد،البته منظور از این حضور،وجود فیزیکی‏ نیست؛بلکه حضور روح،ذهن و زبان او در خلال روایات است.اگر از بو سهل روایت می‏کند،اگر اوصاف خواجه حسن میمندی را برمی‏شمارد،اگر از استادش بو نصر مشکان می‏گوید،اگر از قهرمانان‏ اصلی کتابش،سلطان مسعود سخن می‏گوید و اگر از سایر بزرگان و محتشمان بارگاه غزنوی حدیث می‏کند،در همه‏جا می‏توان حضور او را حس کرد.بیهقی،چنان‏که خود بارها در کتابش عنوان می‏کند، قصد دارد طرحی نو و گونه‏یی دیگر از تاریخ نویسی ارائه دهد1و حتا سعی می‏کند این همه جزء نگری‏اش را هم توجیه کند.2و البته همین‏ شکستن سنّت مختار است که کتاب او را بوی دگر داده و حضور روح‏ بیهقی،ادیب،مورخ،دبیر و البته ناصح را در همه‏جا شهادت می‏دهد. از دیگر سو بیهقی در طول تاریخش قصد تنبیه انسان‏ها را دارد و سعی می‏کند از تمام آن‏چه روایت می‏کند،نتیجه‏هایی اخلاقی بگیرد و البته این نتیجه گرفتن‏ها هم جنبه‏یی مخصوص به خودش دارد.او برای بیان نصایحش چنانکه دیگر وعاظ عمل کرده‏اند،از بحث‏های‏ دینی،عقیدتی و یا موضوعات پردامنه‏ی حکمی و فلسفی استفاده‏ نمی‏کند،بلکه با همان زبان روایی چنان وقایع را بیان می‏کند که‏ خواننده از موضوعات شادی بخش او شاد و از موضوعات غم‏انگیز او احساس غم و اندوه می‏کند.حتا آن‏جا که بیهقی خود را وارد روایت‏ می‏کن و قصد دارد،نصیحتی را بیان کند،بیش‏ترین تاکیدش بر پوچی‏ مجادلات و حتا مناصب دنیوی و حکومتی‏ست و در این میان تکیه‏ی‏ بیش‏تر وی بر مهم‏ترین عامل تنبیه‏گر انسان‏ها،مرگ است،او به‏ زیبایی هرچه تمام‏تر مدام بر این عنصر غفلت‏زدا اشاره‏ی موکد می کند که«عاقبت کار آدمی مرگ است»3و البته قهرمانان تاریخش،اگر در سال‏های پیش به حرص و آز برهم تاخته‏اند،امروز یا همگی مرده‏اند و یا در گوشه‏یی مهجور و گمنام افتاده».4

تاریخ یهقی روایتی‏ست سیال از عروج‏ها تا افول‏ها،از آن‏جا که‏ سبکتگین،بر این کار در ابتدای کار،صاحبش او را نتوانسته بفروشد، اندوهگین و متاثر است که بدان‏جا که هزاران سوار و محتشم در رکابش‏ حرکت می‏کنند و او را نماز می‏برند،از غزوه‏های محمودی،از دارهای‏ ری و جبال،از کشته‏های غور،نیشابور،دیلم و هند تا حیله‏های مسعود در خبشخانه‏ی هرات،از جنگ‏های مزورانه‏ی دو برادر،مسعود و محمد و از تزویرهای درباریان در این میان،از حسدهای خفته در دل‏های محمودیان و مسعودیان،از شراب‏خواری‏های بی‏حدّوحصر، فقیه بو بکر حصیری،از سیل‏های بنیان کن،از مطفه‏های آمیخته با تزویر و وعده‏های امارت و صدارت به این و آن،از آداب دربار و چه‏گونگی امارت دادن و اسب خواستن،از هدایای سلاطین به‏ یک‏دیگر،از ازدواج‏های مصلحتی،از دار زدن وزیر محبوب پدر و رهاکردن جسد وی بر فراز دار به مدت هفت سال،از بند کردن و کور کردن و سیلی زدن،از سوگ تا شادی.تمام این‏ها را در تاریخ‏ بیهقی می‏توان خواند و البته اگر حسن تاریخ را در عبرت‏آموزی بدانیم، می‏توانیم از خلال چنین موضوعاتی پندهای بسیار بیاموزیم و حتا بسیاری از دردهای امروزمان را به کهنگی 1000 سال و شاید بیش‏تر بیابیم.

بیهقی در کار نوشتن تاریخ نه راه نویسندگان تواریخ عمومی را پیموده است که از عصر آدم تا روزگار خود را ثبت می‏کرده‏اند و برای‏ ایشان،اسطوره‏ی جمشید تفاوت چندانی با تاریخ حکومت،مثلا مامون‏ نداشته است و حتا آن‏ها را هم با ایجاز،فشردگی و آمیخته با افسانه‏های غیرمستند خود مستند بیان می‏کرده‏اند و به قول بیهقی حتا داستان دیوان و پریان هم برای آن‏ها جزء مسلّمات تاریخ بوده است‏5 و نه هم‏راه نویسندگان درباری را پیموده که تاریخ‏شان چیزی نیست، مگر مدیحه‏یی طولانی در بزرگداشت فلان امیر و سلطان که البته این‏ امیر،گاهی حاکمی می‏شود در گوشه‏یی از خاک ایران،بدون هیچ‏ محلی از اعراب که تنها با مدایح شاعر و تاریخ نگارش شناخته می‏شود و زمانی هم که سلطان قدرتمند است،کتاب او نوع تاریخ و صافّ و درّه‏ی نادره و تاریخ گیتی‏گشا از کار درمی‏آید.بیهقی جزء هیچ کدام‏ از این دو طبقه نیست.تاریخ در نظر او چیزی نیست،جز جریان رودخانه‏ی حوادث در بستر زمان،با تمام فرازونشیب‏ها و این‏چنین‏ است که با این که بارها به تمجید از خاندان غزنوی می‏پردازد، نمی‏تواند از ذکر برخی معایب ایشان فروگذار کند و نظرات شخصی‏ خود را که از روح انسان مدارش برمی‏خیزد،عنوان نکند و البته همین‏ موارد سبب می‏شود که بسیاری شیوه‏ی تاریخ‏نگاری او را نپسندند و حتا به ضایع کردن یادداشت‏هایش نیز اقدام کنند و پس از او هم تا چند قرن شیوه‏ی تاریخ‏نگاری او مدروس و متروک باشد و تنها در دوره‏ی‏ بازگشت بدان بذل توجهی شود.6

البته با تمام این محاسن تاریخ بیهقی،چندان هم از روح‏ زمانه‏اش به دور نبوده است،اگر می‏بینیم در چند جا،7ایران،چندان‏ مفهوم عمیق و والایی ندارد یا این‏که در مقابل خلیفه‏ی عرب یا سلطان ترک،اردشیر و دارا عظمتی ندارند،دلیلش را باید در جاهای‏ دیگر جست،چه در زمان اسکندر که تا چندین سال یونانیان به تبلیغ‏ هلنیسم خود پرداختند-البته اگر باور کنیم که اسکندری به ایران آمده‏ است-چه در حمله‏ی اعراب که به ظاهر تمام پشینه‏ی چند هزار ساله‏ی ما را در واژه‏ی گبر خلاصه کردند و چه در سلاطین ترک و تازی که خود را مرید خیلفه‏ی شریعت‏مدار می‏شناختند و چه در موقعیت جغرافیایی و اجتماعی ایران که معجونی‏ست از طوایف و قبایل با علایق و نگرش‏های متفاوت که بیش از هر چیز سخنانشان‏ رابر قبضه‏ی شمشیرهایشان حمل می‏کنند و البته بسیار موارد دیگر که بیهقی واضع!آن نبوده و تنها روایتگر سنّتی بوده که اعتقاد عمومی‏ را یدک می‏کشیده است و اگر در چنین محیط اجتماعی‏یی افرادی‏ چون فردوسی به‏وجود می‏آیند،اگر آن را یک خرق عادت ندانیم،باید یکه اتفاق به حساب بیاوریم،اتفاقی که بلاهای بسیار در حیات و ممات‏ بر سر ایشان نازل کرده است،و حتا خود مفهوم ایران هم‏اکنون پس‏ از گذشت چندین هزار سال مشخص است که چه ارج و قربی دارد!

اما مورد دیگر،در تاریخ بیهقی شاهد رویه‏یی باز هم موافق روح‏ زمان-و البته امروزه غیر قابل درک!برای معاصرین-هستیم و آن‏ موقعیت زن در ساختار روایی در بیهقی‏ست.در تاریخ بیهقی زن‏ چندان مطرح نیست،نقش او یا به پختن غذاهای خوش‏مزه از جانب‏ جدّه‏ی عبد الغفار8برای مسعود خلاصه می‏شود یا در حد،فیوز برای‏ برقراری جریان حسنه‏ی سیاسی‏9بین امراست و یا رقاصه‏ی مجالس‏ رقص مسعود و سایر بزرگان است و یا در منتهای عروج انسانی مثل‏ مادر حسنک در مرگ فزرند«جزعی نمی‏کند،البته چنان‏که زنان‏ کنند»و«سخت جگرآور است»یا مثل مادر عبد اللّه زبیر با خصوصیاتی‏ شبیه مادر حسنک.10نکته‏ی اساسی این است که در بسیاری از اوراق‏ تاریخ و ادب ما وقتی زنان صاحب نقش می‏شوند که فرزندی داشته‏ باشند و آن‏وقت است که معرفه به اضافه می‏شوند و اگر خوب دقت‏ کنیم،ایفای نقش آن‏ها هم منحصر به همین لحظات بحرانی و یا شاید مکاری‏های سیاسی و مصلحتی باشد،اگر هم زنانی غیر از این‏ موارد معرفیتی کسب کنند،باید حتما عارفه‏یی تارک دنیا هم‏چون رابعه‏ عدویه باشند نه هم‏چون رابعه قزداری و یا قرة العین و امثالهم.حتا توصیفات زنان در بیهقی،حتا همان‏ها که قابل وصف‏اند،بسیار موجز است.ترکیباتی هم‏چون زنان شریف،حرّه،خاتون،پارسا،خویشتن‏دار، قرآن خوان‏11که بیش از آن که وصف باشد،بیانگر موقعیت اجتماعی‏ وابستگان ایشان و یا نگاه جامعه به زن مطلوب است.حتا کار بدان جا می‏کشد که معاشقه با مذکر در ادبیات و تاریخ ما جای زن را در این‏ مورد هم اشغال می‏کند و خود بیهقی در ذکر وقایع یوسف عموی‏ مسعود از طغرل غلام او و از قد،رنگ،ظرافت،لیاقت و ماهرویی او یاد می‏کند و می‏گوید تاآن‏گاه که شب سیاه به روز سپیدش تاخت، نیاورده بود و آفتابش را کسوفی نیفتاده بود(یعنی ریش درنیاورده بود) یوسف او را گرامی می‏داشت و پس از آن برایش زن خواست!و تکلف‏های بی‏محل کرد.12

البته در این مورد هم باید گفت،بیهقی ادمه‏دهنده‏ی راه نیاکان و تفکری‏ست که انگار هم‏زاد تمام ماست و حتا اگر در پیش از آن‏ نساخان شاهنامه هم برای فردوسی ابیاتی هم‏چون:زن و اژدها هر دو در خاک به/جهان پاک از این هر دو ناپاک به،خلق کرده‏اند؛به‏ ظنّ خود حتما نقصی از کار فردوسی برطرف کرده‏اند و نظرشان خیر بوده است!

هرچند،چنین مواردی شاید به مذاق برخی خوانندگان امروزی‏ بیهقی خوش نیاید،اما با اندگی انصاف و قیاس آن‏وقت پی برده‏ می‏شود،بیهقی کتابی نیست که با یافتن چنین مواردی در آن بتوان‏ آن را کنار گذاشت،حتا اگر همین موارد در تاریخ بیهقی نسبت به‏ سایرین در معرض قیاس گزارده شود،باز هم بیهقی مرتبه‏یی بالاتر از اقران می‏یابد.

صداقت،راستی و سترگی هنر بیهقی بیش از آن چیزی‏ست که ما در سایر کتب تاریخی مشابه می‏یابیم و حتا می‏توان به جرات گفت، تاریخ بیهقی را اگر با بسیاری از کتاب‏های تاریخی روزگار خود هم‏ مقایسه کنیم،باز هم روش بیهقی عالمانه‏تر و پسندیده‏تر به نظر می‏رسد.برای بیهقی و تاریخش همین بس که سبک نگارش منحصر به فردی دارد و در طول تاریخ ادب فارسی یگانه است و حتا اگر بنا به‏ قول استاد یوسفی‏13به کثرت ترکیباتی که بر ساخته‏ی اوست،نظر کنیم‏ وسعت کار او بیش از پیش مشخص می شود.

با این همه که ذکر شد تاریخ بیهقی-و متونی از این دست-چه‏ فایده‏یی برای این روزگار دارد و آیا اصلا پژوهش و بررسی این اثر می‏تواند مفید و گره‏گشا باشد!

برای پاسخ این سوال علاوه بر آن‏چه پیش از این گفته شد می‏توان بر چند نکته‏ی دیگر نیز توجه کرد،اولا از نظر تاریخی،تاریخ‏ بیهقی یکی از مطمئن‏ترین تواریخ در شناخت دوره‏ی غزنوی و به خصوص دوران سلطنت مسعود و حتا می‏تواند علاوه بر نواحی‏ غزنین و مقرّ حکومت غزنوی تا حدودی در شناخت خانیه‏ی غور، آل افراسیاب،آل بویه،سیجوریان،خلافت بغداد،شکل‏گیری سلاجقه‏ و حتا مناسب حکومتی هند که در تصرف ایران بود نیز،گره‏گشا باشد و در مواردی جزء منابع اصلی به حساب آید؛دوم،این‏که از لحاظ ادبی، علاوه بر وفور تمثیلات،ترکیبات،کنایات و آرایش‏های بلاغی که در این کتاب وجود دارد،بنا بر قدرت واژگانی بیهقی در ساخت ترکیبات‏ خوشایند از این ویژگی در واژه‏سازی‏های فرهنگستان زبان و ادب بهره‏ برد ومعال‏هایی خوش کاربرد،گوش‏نواز ومناسب با قواعد ادبی و بلاغی زبان فارسی ساخت.14

هم‏چنین مطالعه‏ی کتبی هم‏چون تاریخ بیهقی که از نثری‏ سالم برخورداردند،می‏توانند نویسندگان و شعرا را به بهره‏مندی از زبانی‏ سخته و سالم رهنمون کنند،چنان‏که شعرایی چون اخوان،شاملو،15 بهار و گلشیری از این ویژگی تاریخ بیهقی،بهره‏ی فراوان برده‏اند. سوم این که از نظر جامعه‏شناسی و علم الاجتماع و حتا روابط احتماعی، تاریخ بیهقی یکی از بهترین کتب در بیان مناسبات اجتماعی در قرون 4 و 5 هجری‏ست و قطعا برای پژوهش در پیشینه‏ی روابط اجتماعی در ایران،این کتاب یکی از منابع اصلی‏ست؛چهارم این که از لحاظ سیاست و امور دیوانی،تاریخ بیهقی گنجینه‏یی از اصطلاحات، مراسم،قواعد،آداب و رسوم سیاسی‏ست،چه از نظر روابط و دیپلماسی‏ خاصی که در عصر غزنوی برقرار بوده است و چه از لحاظ آداب و تشریفاتی که در دربارها و در میان حکومت‏ها جریان داشته است و این‏ موارد علاوه بر آن‏که زمینه‏های وسیعی در پژوهش پدید می‏آورند، مجال زیادی برای بررسی مناسبات سیاسی ایرانیان در قرن 4 و 5 و به خصوص عصر غزنوی به دست می‏دهند.

چنان‏که گذشت،تاریخ بیهقی گنجینه‏یی‏ست از میان بسیاری از کتب و نوشته‏های ادب و فرهنگ فارسی که از نظرگاه‏های بسیاری‏ بدان می‏توان نگریست و البته کوشش‏ها و پژوهش‏های بسیاری را نیز طلب می‏کند و اگرچه مقالات و کتاب‏های چندی در زمینه‏ی تاریخ‏ بیهقی نگاشته شده و تعدادی از آن‏ها واقعا ارزشمند هستند،ولی باز هم به تایید بسیاری از پژوهندگان‏16حق بیهقی چنان‏که شایسته و بایسته است،ادا نگردیده و بیش از این به بازکاوی و دقت نظر احتیاج‏ دارد و البته ثمره‏ی این دقت نظرها علاوه بر گسترش حوزه‏های بحث‏ و تفکر می‏تواند به بازیابی جایگاه رفیع گذشته‏ی ایران در مناسبات و روابط علمی و ادبی جهان کمک کند و تا حدودی در مقابل‏ تاریخ‏نگارانی هم‏چون هرودت که امروزه درصداقت تاریخ‏نگاریشان‏ می‏توان تردید کرد،مهجوری امثال بیهقی حاکی از عدم تلاش و کوشش ما در معرفی خود و ذخایر فرهنگی‏مان به جهانیان است و البته‏ این بدان معناست که اگر این غفلت ادامه یابد،در آینده‏ی جهان ما فقط می‏توانیم مترجم اندیشه‏ها باشیم و نه صاحب اندیشه.

پی‏نوشت‏ها

(1)-تاریخ بیهقی،به اهتمام دکتر فیاض و دکتر غنی،چاپ چهارم،1370،انتشارات‏ خواجو،صص 11 و 96.

(2)-همان،صص 108 و 172.

(3)-همان،صص 101 و 184.

(4)-همان،ص 178.

(5)-همان،صص 666 و 667.

(6)-ادبیات و فلسفه،شماره‏ی 70،مرداد1382،زبان پرنیانی،ص 58.

(7)-تاریخ بیهقی،صفحات 97،98،120،172،تا 178،تجدد و تجدد ستیزی در ایران،دکتر عباس میلانی،انتشارات اختران،چاپ چهارم،1382،ص 36.

(8)-همان،ص 11.

(9)-همان،صص 197 و 215.

(10)-همان،صص 189 و 192.

(11)-همان،صص 111 و 192.

(12)-همان،ص 253.

(13)-برگ‏هایی در آغوش باد،دکتر غلام حسین یوسفی،ج اول،چاپ دوم، انتشارات علمی،1372،صفحه‏ی 203 تا 234.

(14)-زبان پرنیانی،همان،ص 68.

(15)-همان،صص 62-64.

(16)-دکتر محمد جعفر یاحقی،زبان پرنیانی،همان،ص 69.

در صفحه‏ی 93 حافظ شماره‏ی 29،در بخش«بدرود با مشاهیر»به کوتاهی از حسن‏ شهباز(مترجم و ادیب نامور و مدیر و ناشر فصلنامه‏ی‏ ره آورد)که در اردیبهشت‏ 1385 بدرود حیات گفت،یاد کردیم.در این شماره،فهرست‏ تالیفات و ترجمه‏های او را ثبت‏ می‏کنیم:

1-سیری در بزرگ‏ترین‏ کتاب‏های جهان،چهار جلد (تالیف)؛

2-افسانه‏های اپرا(تالیف)؛ 3-تراژدی فاوست و زندگی‏نامه و آثار یوهان‏ ولفانگ‏فن گوته(تالیف)؛

4-کاندید و زندگی‏نامه و آثار ولتر(تالیف)؛

5-کمدی انسانی و زندگی‏نامه و آثار اونوره‏ دوبالزاک(تالیف)؛

6-گیتانجالی و زندگی‏نامه و

یادی دیگر از حسن شهباز

8-کجا می‏روی؟«هوس‏های‏ امپراتور»،نوشته‏های هنریک‏ سینکیویچ داستان سرای لهستانی‏ (ترجمه)؛

9-ربه‏کا،اثر دفنه دوموریه، داستان سرای انگلیسی(ترجمه)؛ 10-سرگذشت،اثر ماری کرلی‏ (ترجمه)؛

11-سرزمین بی‏حاصل، منظومه‏ی فلسفی-اثر تی-اس‏ -الیوت(ترجمه و تفسیر)؛

12-گزیده‏یی از داستان‏های‏ کوتاه ادب امریکا(ترجمه)؛ 13-برگزیده‏ی شاهکارهای‏ ادبی جهان(تالیف)؛

14-خاطره‏ی یک عشق(تالیف)؛ 15-غرور و مصیبت، زندگی‏نامه‏ی حسن شهباز (تالیف)؛

16-با گام‏های خسته در دشت‏های دور(مجموعه‏ی‏ شعر).

مهم‏ترین اثر او انتشار منظم هفتاد وپنج شماره‏ی فصلنامه‏ی ره‏آورد بود که نام او را ماندگار کرد.

حسن شهباز،خطی خوش داشت، سخنوری زبان‏آور بود،پک طینت‏ واهل صلح و صفا(نه جنگ و دعوا)بود.